

محتوی این مقاله صرفاً جنبه تحقیقی دارد و ذکر بعضی از مضامین دلیل موافقت با آنها نیست. (تگین)

حسن جوادی

مذهب و طنز (۲)

ناصر خسرو از دیدگاه يك اسماعیلی از احکام بانیان چهار فرقه تسن چنین تعبیر جوی می نماید :

شافعی گفت که شطرنج مباحست مدام
کج میازید که جز راست نفرموده امام
بوخشیفه به ازو گوید در باب شراب
که ز جوشیده بخور تا نبود بر تو حرام
حیلی گفت که گر آنکه بقم درمانی
پسته بنگ تناول کن و سرخوش بخرام
گر کسی بیروی منی چارم مالک
او هم از بهر تو تجویز کند وطی غلام
(۱) * * * * *

جامی که مذهب شافعی داشته و پیروی از عقاید متکلمین اشاعره را میکرد در تصوف جزء سلسله تقشبدیه بود. وی در شعر زیر به مالک بن انس که گویا در تفسیر آیه «ناکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شتم» (۲) چنین حکمی داده بود، خرده میگیرد. مالک در بیت آخر می توان یادآور مالک دوزخ باشد، البته معانی دیگر نیز در آن مستتر است :

کز قنایش گرفت راه قیاد
پیش دین پیشگان شرع نهاد
به چنین عیش رخصت ما داد
دزدو گویر مالک اندازد. (۳)

نوع سوم طنز و هجو که موضوع مذهب را بیان میکند انتقادیست که طنزنویس از روحانیون هنکیش خود می نماید. از این نوع مثالهای بسیاری در ادبیات فارسی می توان پیدا کرد، و شاید بتوان آنرا بطور کلی بدو دسته تقسیم کرد: اول انتقاداتی که از افراد زاهدان و متظاهر شده، خواه بوسیله صوفیان و خواه بوسیله اشخاص دیگر، دوم انتقاداتی که از خود صوفیان متظاهر شده. در اینجا بی مناسبت نیست اول به بحث بسیار مختصری درباره موقعیت اجتماعی شعرای متصوف ایران بپردازیم و سپس مثالهایی از اینگونه آثار طنزآمیز بدسیم.

البته نهضت فکری را که بیش از هزار سال از عمر آن در عالم اسلامی میگذرد، و خاصه در فارسی باعث نوشته شدن عالیترین آثار شعری شده است، نمی توان بسادگی خلاصه کرد و باید جنبه از جنبه های متعدد آنرا معرفی این نهضت بزرگ فکری دانست. اما شاید مبالغه آمیز نباشد اگر بگوئیم که یکی از جنبه های اجتماعی تصوف ایجاد نوعی تاهل، آزادی فکر و روح مدارای مذهبی بود. بگفته مولوی انسان ناوقتیکه در محدوده تعصبات و خشک فکریهای خود گرفتار است چون «جنینی کارش خون آشامی است»، ولی وقتیکه خامی او از بین رفت و وسعت نظری پیدا کرد، دیگر «برون را نمی نگرد و قال را» بلکه «درون را می نگرد و حال را». مانند آن چهار نفر در مثنوی که بزبانهای مختلف همه انگور میخواستند ولی از جهل مشت

تاریخ اختلافات و زد و خوردها بین فرق مختلف در ایران و بایطور کلی در ممالک اسلامی شبیه اینگونه اختلافات در سایر جاهاست. تعداد فرق مختلف که در تاریخ دینی و فکری ایران از شروع اسلام تا حمله مغول هر یک سهمی داشتند بحدی زیاد است که هر قدر بشماریم باز مقدار زیادی جا میماند. دسته های مختلف خوارج، شیعه، معتزله، حلولیه، سیدجامگان، سرخ جامگان، حلمانیه، کیسانیه، اسماعیلیه، قرامطه، باطنیه، اشاعره و فرق مختلف تسن و غیره و غیره و غیره. از دوره ایلخانیان بعد کشاکشی که بین اهل تشیع و تسن از سابق وجود داشته شدت می باید تا میرسیم بدوره صفویه. فرضین صوفیه با فرق متنوع خویش نقش مهمی در تاریخ فکری این مملکت بازی می کند. البته بدعت طلبانی چون حروفیان و در قرن گذشته از لیان با مخالفت شدید دیگران مواجه میشوند و کشتارهای موحشی اتفاق می افتد. واقعا بقول حافظ «جنگ هفتاد و دو ملت» بود که چون حقیقت را ندیده «راه افسانه زد» و بجان یکدیگر افتاده بودند. تنها شمردن اسمی این فرق نشان میدهد که تعداد آنها چقدر زیاد بود و مردم چقدر وقت و انرژی خود را صرف تبلیغ و دفاع از عقاید خود و تحریم و تفسیح اعتقادات دیگران کرده بودند، وجه خونهایی بر سر اینگونه اختلافات و تعصبات مذهبی ریخته شده است. صائب شعر جالبی دارد که می گوید :

گفتگوی کفر و دین آخر بیک جا میگردد
خواب یک خوابست و اما مختلف تعبیرها
ولی کجاست گوش شنوا باین عقیده عارفانه ! حتی هنگامیکه طرفین از طرف دشمن مشترکی تهدید میشوند دست از مخاصمان مذهبی نمی کشانند.
مثلا راونسی در راحة الصدور می نویسد که در حمله بوخشتناک قرآن به نساپور در سال ۵۴۹ هـ شرب یک فرقه مذهبی ببحله فرقه دیگر حمله میکرد و عده ای از آنها را می کشت.

مسلم است که این اختلافات مذهبی باعث نوشته شدن کتب بسیاری در این زمینه ها گردیده است. مثلا در زمان سلاجقه شهاب الدین تواریزی اول مذهب شیعه داشت بعدا شافعی شد و در ۵۵۵ کتابی نوشت بنام «بعض فضائح الروافض»، که در آن شصت و هفت رقم از «فضائح» شیعیان را می شمارد و می گوید که آنها ملهم از گبران هستند و «رافضی دهلین ملحدیست». عبدالجلیل قزوینی یکی از وعاظ بزرگ شیعه در جواب کتابی می نگارد بنام «بعض مناب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض»، که بنام کتاب النقد مشهور است. عبدالجلیل در جلد بی نظیر است و با فصاحت و زبانی که اغلب طنزآمیز است به سنیان، و مخصوصاً کسانی که طرفدار مشبهه بودند، می تازد و آنها را متهم به پیروی کورکورانه از احادیث و اعتقاد به جبر می نماید، و ادعا می کند که آنها دشمن خاندان نبوت هستند.

البته در اینجا نمی توان از همه این اختلافات مثالهایی آورد. بدین جهت به نقل دو شعر طنزآمیز یکی از ناصر خسرو و دیگری از جامی اکتفا می کنیم که گوشه ای از مجادلات مذهبی بین فرق مختلف را نشان میدهد.

بریکدیگر می‌زدند ، در نظر صوفیان تمام مذاهب پیامی شبیه یکدیگر دارند و موردی برای مناقشه و جنگ بین پیروان آنها نیست . از اشعار مختلف مولانا گرفته تا ترجیع‌بند مشهور هاتف اصفهانی همه این نکته را بیان می‌کند که «الطرق الی الله بعد انفاص خلاق» . حتی جامی شریکی از اشعار خود یک قدم فراتر می‌نهد و می‌گوید بت پرستی که بت را می‌پرستد بوسیله آذنت خدا را ستایش میکند . البته منظور این نیست که تمام صوفیان یک چنین فکر بار و روشنی داشتند ، در میان آنها نیز فقیروان و متصبان تنگ نظر کم نبودند ، بلکه غرض بیان این حقیقت است که در روزگار تفتیش عقاید مذهبی در اروپا ، هنگامیکه هزاران نفر بخاطر اتهامات واهی طعمه آتش میشدند ، و در ممالک اسلامی نیز کشت و کشتارهای مذهبی اتفاق می‌افتاد ، اظهار اینگونه عقاید هم شهادت می‌خواست و هم وسعت نظر و مدارای مذهبی .

یکی از نکات جالبی که در آثار بعضی از شعرا صوفی و همچنین برخی دیگر از شعرا برجسته می‌خورد اعتراض آنهاست نسبت به خشک مذهب و نظاهر بدین داری . سمبولیستی که در شعر فارسی ، تقریباً با عطار شروع شده ، مقدار زیادی از استعارات و سمبل‌های خود را از ایران پیش از اسلام و خاصه دین زردشتی و بازمذاهب دیگر و خلاصه آنچه خلاف تشریح و آداب ظاهری مذهب است گرفته است . از دسته اول بعنوان مثال دریغقان ، جام جم ، مع ، میغچه ، دستور ، پیرمیکده را میتوان ذکر کرد ، و از دسته دوم دیر ، کشت ، طلسان ، کلیسا ، زنار ، ترسا ، ترسایچه ، نافوس ، بت ، بتخانه ، خرابات ، کفر ، می ، میخانه ، و می پرستی را می‌توان شاهد آورد . تطعجات بعضی از بزرگان صوفیه که بظاهر باشرع مایلند دارند از همین مقوله است . ابوالمنافخر یحیی یا خزری در اوراد الاحباب و فصوص الآداب می‌نویسد : « شطیح سخنی را گویند که ظاهر آن بظاهر شرع در دست نبود اما حالی که آن سخن نتیجه آن حال است بحق باشد . » البته بیشتر منظور از شطحیات کلمات است بظاهر کفرآمیز که صوفی در زمان بیخودی بزرگان می‌نماید ، مانند «انالحق» ، یا «لیس فی العجبه غیر الله» ، ولی اینگونه سمبولیسم در سخن متصن نوعی اعتراض به محدودتفکرها ، تقاضای بزرگ و تقوی خشک مذهبانی بود که آزاد اندیشان از دستشان دل‌بری داشتند . و در اغلب موارد متصوفین اشخاص مذهبی بودند که گرد شرابخواری و شاهد بازی نمی‌گشتند ، منتهی مخالف مقدس مایی و زهد ظاهری بودند ، و اعتراض خود را بدین نحو ابراز میکردند . شاید بتوان گفت روش درویش ملامتیه نیز متصن نوعی اعتراض بود . آنها در خطا تمام فرایض دینی را انجام میدادند ولی در ملامت عام وانمود به شرابخواری و بی‌اعتنایی بقررات دینی میکردند . البته اعمال ملامتیان خود نوعی تقاضا و افراط کاری بود ، و معتقد بودند اگر مردم آنرا بخاطر اعمال ناشایستی که بظاهر مرتکب می‌شوند ملامت کنند اجر عباداتشان برابری زیادتر خواهد بود . طبیعی است که عده زیادی از صوفیان ست پرست مخالف آنها بودند . تمام این شواهد نشان میدهد که عده ای از مردم - صوفی و یا غیر صوفی - از ظاهر سازی زاهدان ربایی بیزار بودند . اشعاری که در این باره گفته شده خیلی زیاد است ، و در اینجا فقط بذكر چند نمونه از حافظ اکتفا می‌کنیم :

ریا حلال شمارند و جام باده حرام
 زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش
 * * * * *
 خدا زین حرفه بیزار است صد بار
 که صد بت باشی در آستین
 * * * * *
 می خور که شیخ و حافظ و مثنوی و محتسب
 چون نیک بگیری همه تزویر می‌کنند
 * * * * *
 وانظان کاین جاوه در مجراب و منبر میکنند
 چون بخاوت میروند ، آن کار دیگر میکنند
 مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس :
 توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند ؟
 گویا باور نمی‌دارند روز داوری
 کاین همه قاب و دغل در کار داور میکند
 * * * * *
 ما را برندی افسانه کردند
 پیران جاهل ، شیخان گمراه
 از دست زاهد کردیم توبه
 وز فعل عابد استغفر الله
 * * * * *

در روزگار خود حافظ مدتی بود که صوفیان ربایی به خیل زاهدان

ربایی پیوسته بودند . تصوف نیز بعد از مدتی ، مثل هر نهضت دیگری ، رو بزوال نهاده بود ، و مردان پاک‌بازی که جیفه دنیوی را بد پیشزی نمی‌شمردند جای خود را بکسانی داده بودند که مقام مرشدی را وسیله‌ای برای تشخص میدانستند . نهضتی که در آغاز اعتنایی به مراسم و آداب و اصول رسمی نمیکرد خود در سلسله مراتب دست و پاگیری که شبیه نظام روحانیت بود گرفتار شده بود . بتدریج ازهد و شدت تعصب بیرحمانه بعضی از صوفیان توسط مترعین کاسته شده و شیوخ صوفیه نیز خود مقامی چون روحانیون یافته بودند ، و دیگر شهیدانی چون حلاج و شیخ اشراق کمتر پیدا می‌شدند . البته بین صوفیان نیز بد و خوب وجود داشت ، و این دسته اخیر بود که مورد اعتراض شعرا صوفیه قرار میگرفت . حافظ اشعار متعددی در این باره دارد ، و در یکجا می‌گوید :

صوفی نهد دام و سرخه باز کرد
 بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
 بازی چپرد بشکندش بیضه در کلاه
 زیرا که عرض شعبه با اهل راز کرد
 امر و بازی صوفیان و هم چنین شیخان موضوعیت که گاهی در ادبیات انتقادی بدان بر می‌خوریم . عبید زاکانی باین پرده‌گی و صداقت تمام تصویری زنده از انحرافات جنسی زمان خود می‌کشد . جامی در سلسله الذهب در قطعه‌ای تحت عنوان «شرمندت صوفی نمایان ظاهر آرای و معنی گذاران صورت پیرای» صوفیانی را تصویر می‌نماید که تنها بفکر لذات دنیوی هستند :

همه نامردم اند و مردم خوار
 حذر از صوفیان شهر و دیار
 هر چه دانی بدستان خوردند
 هر چه آمد زبستان کردند
 کارشان غیر خواب و خوردن نی
 کارشان غیر فکر روز مردن نی
 - - - - -
 هر کجا مقدسی مجالی یافت
 کرد یاد حضور درویشان
 آمد از شهر تا بمنزل وی
 شد درون زد که السلام علیک
 شیخ برجست در جواب سلام
 در همه آویختند هر دو تنگ

تصویر جناب دیگری که در سلسله الذهب داریم از شیخی است که بعضی شنیدن خبر آمدن یک امیر شیخ شروع بساع دروغین می‌نماید :

کرد در گوش شیخ و یاران سر
 حضرت شیخ را محب و مرید
 از شراب غرور مست شدند
 که از آن مردم آمدند به تنگ
 ذاکر آنرا درون زلب تا ناف
 و زلف خود طیانچها خوردند
 کرده آغاز گریه های دروغ
 هنده فریه بلا مره
 نه ز خالق نه از خلاق شرم (۴)

تعداد آثار انتقادی در نظم و نثر فارسی درباره زاهدان ربایی بعدی در این جا چند مثال از شعرا و نویسندگان ادوار مختلف از عبید زاکانی گرفته تا دهخدا آورده میشود که هر یک مدتی خاص برای انتقاد طنزآمیز خود بر آورده‌اند .

عبید زاکانی در اثر سایر خویش از اشخاص منظاهر بذهب انتقاد می‌کند . می‌گوید : «خطیبی را گفتند مسلمانی چیست ؟ گفت من مردی خطیبم مرا با مسلمانی چه کار .» در تعریفات خود عبید افراطی‌ترین نظرهارا بیان می‌کند :

الشیخ = ابلیس
 التلبیس = کلماتی که در باب دنیا گوید .
 التوسوسه = آنچه در باب آخرت گوید .
 المهملات = کلماتی که در معرفت راند .
 الهیذیان = واقعه او .
 الشیاطین = اتباع او .
 الصوفی = مفتخوار . (۵)

بعقیده عبید بعضی آئینها وسیله‌ایست برای کسب مال و منال در دست مردم زاهدانما ، در مقابل این عده کسانی هستند که توجهی به مسلمانی ندارند . این عده خود بدو دسته تقسیم می‌شوند : یکی عامه مردم که از فرط بدبختی و گرفتاری بفکر مذهب نیستند ، دیگری بزرگان و قدرتمندان هستند که بنحوی شرق در لذت و خوشی هستند که توجهی بفرایض دینی ندارند . شخصی از مولانا عضدالدین می‌پرسد : «چونست که در زمان خلفا مردم نتوی خدائی و بیغبری بسیار میکردند و اکنون نمی‌کنند . گفت مردم این روزگار را چندان ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان بیاد می‌آید

و نه از پیغامبر. « عبید در رساله اخلاق الاشراف پس از اینکه فصلی بعنوان «مذهب منسوخ» درباره مذهب قدما و حکما و پرهیزکاری و تقوای آنان می نویسد، فصلی دیگر بعنوان «مذهب مختار» در اعتقاد بزرگان عصر خود می نگارد:

«چون بزرگان و زیرگان خرد دان که اکنون روی زمین بذات شریف ایشان مشرفست در تکمیل روح انسانی و مرجع و معاد آن تامل نمودند و سنی و آرای اکابر سابق پیش چشم برداشتند خدمتشان را بدین معتقدات انکاری تمام حاصل آمد. میفرمایند که برما کشف شد که روح ناطقه اعتباری ندارد و بقای آن به بقای بدن متعلق است و فنای آن بقای جسم موقوف می فرمایند که آنچه انبیا فرموده اند که او را کمالی و نقصانی هست و بعد فراق بدن بذات خود قائم و باقی خواهد بود محال است و حشر و نشر امری باطل. حیاة عبارت از اعتدال ترکیب بدن باشد چون بدن مملای شد آن شخص ایدا ناچیز باطل گشت. آنچه عبارت از لذات بهشت و عقارب دوزخست هم در این جهان می توان بود. چنانکه شاعر گفته:

انرا که داده اند همین جاش داده اند
وانرا که نیست وعده بفردها داده اند
لاجرم از حشر و نشر و عقاب و عذاب و قرب و بعد و رضا و سخط
کمال و نقصان فراغتی تمام دارند و نتیجه این معتقد آنکه همه روزه عمر
در کسب شهوات و نیل لذات مصروف فروده میگویند:
ای آنکه نتیجه چهار و هفتی
وز هفت و چهار دایم اندر نفسی
می خور که هزار بار بیشتر گفتم
باز آمدنت نیست چورقصی رفتی
و اکثر این رباعی در صندوقه گور پدران می نوسند:
زین سقف بیرون روائی و دهلیزی نیست
جز باطن و تو عقلی و تمیزی نیست

ناچیز که وهم کرده کان چیزی هست
خوش بگذر از این خیال کان چیزی نیست
و بسبب این عقیده است که قصد خون و مال و عرض خاق بیش ایشان
خور و بیبایه می نماید:

بر او یکجگره می هم رنگ آنر
گرمای تر ز صد خون بران
الحق زهی بزرگان صاحب توفیق که آنچه چندین هزار سال باوجود
تصفیه عقل و روح محبوب ماند بیزحمتی برایشان کشف شد. « (۲)
روضه خوانی و عزاداری اگر از سر صدق و صفا انجام نمی گرفت
گاهی موضوع انتقاد شعرا میگشت. ادوارد براون در جلد چهارم تاریخ
ادبیات ایران شعر جالبی از کتاب السفره فی ذم الریا اثر توکی شیرازی
نقل می کند که در آن کسانی که عزای حسینی را تبدیل به مجلس شور
و شکم چرانی می کنند عود انتقاد قرار میگیرند. این بردهم چهارم مجلس
روضه خوانی هائیکه رفته اند حرف میزنند، و هر جا که مجلس رنگین تر است
عزاداری آنجا بهتر است: یکی می گوید:

من و حاجی عباس رفیقم دوش
سوی بزم آن شخص بندهی فروش
نبود اندر آن مجلس مختصر
بجز جایی و قهوه چیزی دیگر
ندیدیم آنجا کس از مردمان
بجز بانی و یک دو تن روضه خوان
نشتن در آن بزم نبود روا
که بی بخت و چایی نداشتند (۳)
یغای جندقی که میانه خوبی باز آمد نمایان نگذاشت (۸) و اشعار گاه آرد

و بی پروان بسیار سروده است قطعه ای بنام « امام حسین و روضه خوان
دارد:
در خواب شهید کربلا را
گفتم ز غمت ای آنکه تا حشر
ما بر تو ههی چکیم کوب
باز این زیاده در جدال است
گفتا نه، تا نام از اعدای

رسوایی آل مصطفی را
بشت سر اهل بیت زارم
که در کوفه، گهی به شام است
گه گوید عابدین غلام است
در کینه ما چنان که گویی
صوت خشنش ز خنجر شوم
گفتم: به فدایت، این ستمها
مولود وی از چه مرز و بوم است؟

آهی ز جگر کشید و گفت: آخ،
یکی از زیباترین طنزهایی که درباره این موضوع نوشته شده تصدیق است
از قائنی که در آن بارزده کاری فراوان آمدن واعظی را به مسجد جامع
شرح میدهد. قیافه ظاهری او هر قدر عوام فریبانه و باهیت است، وعظی
که در آخر می کند همانقدر ابلهانه و تشبیهاتش مضحک است. قائنی تصویر

جالبی از ظاهر و باطن واعظ مذکور میکند و نشان میدهد که اویاک طفل
میان نهی بیش نیست:

تسیجک زردی بکف از تربت خالص
مهری بغل صد شرمش وزن فروتر
دو آستی خرقه نهاده ز چپ و راست
زانگونه که خرطوم نهد پیل تناور
تحت الحنکی از بر دستار فکنده
چون جیب افق از بر گردون مدور
دانی به جبین برزده از شاخ حجامت
کاین جای سجودت ببینید سراسر

چشمیش بسوی چپ و چمنی بسوی راست
تا خود که سلامش کند از منع و مضطر
ز انسان که خرامد بر سن مرد رسن باز
آهسته خرامیدی و موزون و موقر
در محضر عام آمد و تجدید وضو کرد
ز انسان که بود قاعده در مذهب جعفر
وز آب به بینی زدن و مضمضه او
گرمی بلغم شرح دراز آید دفتر
باری به شستان شد و در صف نخستین
بنشست و قرآن خواند و بجنباندهی سر

وانگه بر و گزشت و ریش و لب و بینی
بس عشوه بیباور و چنین کرد سخن سر
کای قوم سر خار بیابان که کند تیز
و آن بهره (۹) بزرگند گردید معبر لا

وان گزرگران را که سپر شست به خشخاش
وان قامت موزون ز کجا یافت صنوبر؟
بر جیب شقایق که نهد تکه یا قوت
بر تازک لرگس که نهد قاب مزعفر؟
الضمة بترسید ز غوغای قیامت
فی الجملة بپرسید ز هنگامه محشر

وان کردم و ناران که چشیدند و چنانند
نیش و دستان تیزتر از ناخ (۱۰) و خنجر
وان گزده آفتاب که زنده بر سر تعاصی
آن لحظه که در فیر تکبیر آید و منکر
ران موعظه مردم همه از هول قیامت
گریان و من از خنده جو گل بارخ احمر
خندیدم و خندیدم از پیر خدا بود
زیرا که بدان موعظه مکذوب و مزور

عصر مشروطیت عصر شکوفایی طنز نویسی بود. قرنهای اخلاق و
نور نویسی و شعرا بر آواز گفتمی ها کرده بود و برای اولین بار امکان گفتن
پیدا شده بود. اکثر نویسندگان شدیداً نسبت به مردم احساس تعهدی میکردند.
و نمیخواستند جز بخاطر آنها و بخاطر مبارزه برای آزادی و یک زندگی
بهرتر نویسد گوی کند. موضوع اشعار این دوره بنحو بی سابقه ای یکدفعه
اجتماعی و سیاسی میشود. اگر فی المثل در سرتاسر دیوان قائنی دو یا سه
شعر اجتماعی پیدا کنیم، صدی هشتاد و یابیشتر اشعار شعرای دوره مشروطه
مربوط بوضع مردم و سیاست روز است. آشنایی به دموکراسی اروپایی
و دیدن ترقیات اروپائیان، نشر روزنامه و کتاب، و وجود داشتن آزادی
قابل توجهی برای نشر عقاید، تحول بزرگی در ادبیات فارسی ایجاد کرد،
و یکی از جنبه های چشمگیر آن طنز نویسی بود. در انقلاب مشروطیت
باوجود اینکه نهضت آزادیخواهی قدرت زیادی از فداکارهای روحانیونی
بزرگ چون حاج سید کاظم خراسانی، ثقة الاسلام و دیگران کسب کرد،
ملایان دیگری نیز چون سید عبدالله نوری و میرهاشم شوچی بودند که
مشروطه را مخالف دین اسلام دانسته با آن سخت مخالفت میوزیدند. اینگونه
راهب نمایان و کسانی که بدین اخلاص واقعی نداشتند موضوع انتقاد
شاعران و نویسندگان چون میرزا علی اکبر طاهرزاده صابر، شاعر بزرگ
آذربایجانی، اشرف گیلانی، معجز شبستری، دهخدا، بهار، عشقی، عارف
و غیره شدند.

طاهرزاده صابر شاعر طنزنویس بزرگ قفقازی، که بخاطر علاقه
نوق العاده اش به ایران نوشته های پرارزشش نقش مهمی در بیداری افکار
و نهضت مشروطیت داشت، قسمت بزرگی از اشعار خود را وقف انتقاد
از مفسد نمایان و زاهدان ربایی کرده است. وی که در خانواده فقیری
و غیره شدند.

طاهرزاده صابر شاعر طنزنویس بزرگ قفقازی، که بخاطر علاقه
نوق العاده اش به ایران نوشته های پرارزشش نقش مهمی در بیداری افکار
و نهضت مشروطیت داشت، قسمت بزرگی از اشعار خود را وقف انتقاد
از مفسد نمایان و زاهدان ربایی کرده است. وی که در خانواده فقیری
و غیره شدند.

مذهب و طنز (بقیه)

در شماخی تولد یافته بود، از همان اوایل زندگی با مخالفت پدرش در مورد تحصیل مواجه شده و از دست متدینان خرافاتی رنج بسیار کشیده بود. از سال ۱۹۰۶ او و دوستان هم‌مسککش عباس صحت، جلیل مصدقلیزاده و کاریکاتورست مشهور عظیم عظیمزاده روزنامه مشهور ملا نصرالدین را بنیاد نهادند؛ که تأثیر زیادی در ایران، عثمانی، مصر و حتی هندوستان داشت. صابر طنزنویس بزرگ‌تکست که قلمش راجع در خدمت طبقات محروم و رنج دیده اجتماع بکار نمی‌برد. کمتر واقعه سیاسی یا مشکل اجتماعی است که از ذهن نکته‌بین و قلم طنزآمیز او بدور مانده باشد. او درباره زورگویی مأمورین حکومت تراز و اربابان و بیگ‌ها، درباره دورویی و پول‌پرستی مقدس‌نمایان، درباره سیاست استعمارگرانه خارجیان شرقی، درباره وضع رفعت‌بارکارگران و روستائیان، درباره رفتار مردان با زنان و بسیاری از مسائل دیگر اشعار باروح و طنزآمیزی نوشت. در شعر صابر نوآوری‌های جالبی از خود نشان داد هم از لحاظ سبک و هم از لحاظ فورم، و موضوعهای شعری خود را تاجایی که می‌توانست گسترش داد تا تمام حقایق اجتماع را بخوبی منعکس سازد. زبان شعری او فوق‌العاده رسا، ساده و موزون است، و اغلب بدون توسل باغراق گویی و بازیهای لفظی، شخصیت‌هایی را که می‌آفریند، از لابلای حرف‌هایی که می‌زنند بطور زنده‌ای ترسیم می‌نماید. در اکثر موارد این اشخاص داستان با شعر هستند که ضمن حرف زدن خودشان را منتضح می‌کنند. در شماره اول ملا نصرالدین به خوانندگان خود مطالبی را می‌گوید که تا حد زیادی یکی از شیوه‌های طنزنویسی صابر را نشان میدهد: «ای برادران، هنگامیکه سخن خنده‌داری از من شنیدید و دهن خود را بپوشا باز کرده و چشم‌ها را برهم نهاده و آفتاب خندیدید که از خنده رو‌دین شوید و به جای دستمال چشم‌ها را با دامن خود پاک‌کردید و (لعنت به شیطان) گفتید... گمان نکنید که به ملا نصرالدین می‌خندید... ای برادران مسلمان! اگر می‌خواهید بدانید که به کی بخندید، آینه را در دستان بگیرید و جمال مبارک خود را تماشا کنید!»

انتقادات ملا نصرالدین خالی از غرض و بی‌پروا بود و باعث رنجش عده زیادی از اشخاص گردید که نمی‌خواستند قیافه زشت خود را در آینه واقعیت ببینند. مصدقلی میرزا، که در چند سال آینده آماج تیرهای بی‌اشماض انتقاد ملا نصرالدین گردید، هنگام ولیعهدی دستور داده بود شماره‌های روزنامه مزبور را در گمرک ایران توقیف کند (۱۱). بعضی از ملایان تبریز و مجتهدین نجف آنرا جزو «اوراق مضله» خوانیدند و نوشته‌های «کفرآمیز» این روزنامه را از «شمشیر شمر» بدتر شمرند (۱۲). جلیل مصدقلیزاده، مدیر ملا نصرالدین، مجبور شد از ترس متعصبین در محله گرچی نشین باکو اقامت کند. طاهرزاده صابر در یکی از اشعار خود از ایمان خویش چنین دفاع می‌کند:

اشهد بالله العلی العظیم
مذهب اسلام بود دین من
شاهد من درج بضامین من
هست چهل سال قلم می‌زنم
باز شده وقت سخن بگویری
جعفریم جعفریم جعفریم
شاهد خالم و رقات نسیم
اشهد بالله العلی العظیم

صابر مخالفتی با مذهب ندارد و انتقاد او متوجه خرافات مردم و ریاکاری عده‌ایست که از مذهب سوء استفاده میکنند. اشعار طنزآمیز او درباره متظاهران بذهب فوق‌زیاد و متنوع است. مثلا باز شدن مدارس با اصول جدید یکی از مواردی بود که بهانه دست متعصبین داده بود تا فریاد و اسلاما بلند کنند. صابر اشعار زیادی در این باره دارد که ترجمه دوبند اول یکی چنین است:

بچه اگر مال منه نمی‌خوام درس بخونه
در سرم ندهید دست از سرم بکشید.
گرچه این بدبخت خودش علاقمند بعلم است
و سعی فراوان در کسب کمالات دارد
ولی اینها همه شیوه کفار است
در سرم ندهید، دست از سرم بکشید.
حالا خیلی بچه است، خوب و بد را نمی‌فهمد
عبث بودن علم را درک نمی‌کند، نمی‌فهمد
مثل بچه‌های دیگر به حرفی فریفته نمیشود
عمرش را میکند هنر، نمی‌خوام درس بخواند، دست بکشید
در سرم ندهید، دست از سرم بکشید.
در شعری دیگر موعنی با همین طرز فکر بسته شدن روزنامه‌های

مخالف را جشن می‌گیرد، و خوشحال است که دیگر صدای کفار روزنامه‌نویس بگوش مردم نخواهد رسید. (۲) «عید قربان» شعر جالب دیگریست که در آن «بولداران، میلیونرها، شکم‌بزرگها و گردن‌کلفت‌ها» در راه خدا قربانی میکنند و بخانه یکدیگر گوشت می‌فرستند و قضا با حسرت نگاه میکنند. حاجی پیری که گوسفندی را سر بریده، نه‌تنها ازدل و جگر، کله و پاچه آن صرف نظر نمی‌کند و دلبگ گوشت را هم به فقرا نمی‌دهد، بلکه حاضر نیست پوست گوسفند را به مدرسه بدهد تا بچه‌ها روی آن بنشینند. (۳) اشعار صابر درباره این موضوعها بجای زیاد است که ذکر عنوان آنها هم باعث اطباب خواهد شد، بدین سبب به نقل چند سطر از یک شعر دیگر، که اشرف گیلانی آنرا بفارسی برگردانده، بسنده می‌کنیم:

آخ عجب ایام خوشی داشتیم
صحبت و احکام خوشی داشتیم
صحبت مشروطه و دولت نبود
شورش و بیداری ملت نبود
نقل خط آهن و سرعت نبود
در احدی حق جرات نبود
عزت و اکرام خوشی داشتیم
ستس و استبرق و زر جامان بود
روان گرد جهان نامان

عزت و اکرام خوشی داشتیم
حال جهان رو بخرابی شده
تازه رسان مست شرابی شده
از دوره مشروطه بعد تعداد اینگونه آثار طنزآمیز در باره ریاکاران و متفاهرن بذهب بجای زیاد است که نمی‌توان از هر شاعر و یا نویسنده یک مثال در این مقاله آورد. در اینجا فقط بذکر نمونه‌هایی از دهخدا، ایرج‌میرزا و بهار بسنده می‌کنم.

چرند و پرند دهخدا بانثر گریه، ساده و بی‌نظیرش یکی از آثار درخشان طنز فارسی است. او که بطور واضحی تحت تأثیر نویسندگان ملا نصرالدین بود، موضوعات زیادی را پیش می‌کشد و انتقاد از خرافات و عایدت‌نمایی که قصدشان سوء استفاده از خوش باوری مردمست بیش از همه در مقالات او بچشم می‌خورد. بطور کلی از لحاظ «سبک و شیوه هنری-آفرینش» و «کارها»، انتخاب عرصه و محیط مناسب، آراستن بیکره داستان و مقالات جلیل مصدقلی زاده مدیر ملا نصرالدین وجود دارد. (۱۵) اولین نور در کتاب از صبا تا نیما (۱۶) که مثال جالبی از هر دو داده که موضوع را بخوبی نشان میدهند. مصدقلی زاده در مقاله «آزادی در ایران» یک کارگر ایرانی را نشان میدهد که برای کار به باکو رفته است و وقتی که منظرالدین شاه فرمان مشروطیت را صادر می‌کند، کنسول ایران تمام ایرانیان را جمع می‌کند و این مژده بزرگ را می‌دهد. کارگر بیچاره که مصدقلی نام دارد، می‌شود که «کنسول تمام همشهریها را دعوت کرده و فردا سهم آزادی هر کس را به خودش خواهد داد» و آفتاب دوق زده می‌شود که دیگر در دوران بدبختی او و مثال او پایان یافته است. «مصدقلی نامه‌ای بایران نوشته خودش می‌کند که سهم او را از مشروطه فوری بفرستند» قهرمان داستان که نمونه بارزست از مردم بیسواد و بی‌اطلاع و ستم دیده آنروزگار و ناآشنا بوضع دنیا، در چرند و پرند دهخدا بصورت دیگری در «آزادگان» و «نویسنده از ریاکاری بعضی از مردم روزگار انتقاد می‌نماید. آواشان کردند، پسر بچه گردیت که تازه بشهر آمده و ناظر حوادث مختلفی است که در همه آنها مردم می‌گویند «دین رفت» و آخر حیران می‌ماند که بالاخره دین چی بود؟

مؤمن می‌گوید: «آدم باید دین داشته باشد، هر کس دین ندارد به جهنم میرود.
و بعد مؤمن حرفهایی به او یاد می‌دهد و می‌گوید اینها دین اسلام است.
اما بعد که بزرگ شده و به خانه... رفته می‌بیند که وقت مدرسه مروی را میرزا... از... گرفته و مردم در آنجا ازدحام کرده می‌گویند دین رفت! و یارو معطل میماند که چطور دین رفت؟
در شاه عبدالعظیم می‌شود که طلاب جمع شده می‌گویند دین رفت! و می‌فهمد که احمد قبه‌چی را سالارالدوله به جنوب خواسته و پسر میرزا حسن طلاب را فرستاده که او را از شاه عبدالعظیم برگرداند.
بعد پیش سمساری، که دختر خوشگلش را از خانه شوهر ربوده و صیغه‌اش را خدیجه مطرب برای عین‌الدوله برده است، نوکر می‌شود و از سمسار می‌شنود که دین رفت!

و وقتی که تیول برگشته و در مواجب و مستمری گفتگو بوده ، باز می شود که می گویند دین رفت !
 آن وقت سرگردان میماند که آیا دین کدام يك از اینهاست ؟ آن است که آخوند مکتبی گفته ، یا ملك وقف است ، یا احمد قشنگ قهوجی ، یا صیغه و مختصر سمار است ، یا تیول و مستمری و مواجب است و یا چیز دیگر ؟
 دنیای کمیک دهخدا و محمدقلی زاده وجوه اشتراك زیادی با هم دارند . هر دو مردمان ساده دل ، پدبخت و بیچاره ای را نشان میدهند که گرفتار مشتی ظاهر فریب ، زورگو و استفاده جو شده اند . حیرت و سرگشتگی دسته اول در عین سادگی رئالیسم جالبی دارد که عمقی فوق العاده به طنز نویسنده می بخشد . تکنیک هر دو نویسنده نیز بدقت انتخاب شده است . مثلا در این مقاله انتقاد دهخدا سه جنبه دارد ، اولاً از نادانی و بی خبری مردم ، حتی از مسایلی فوق العاده اساسی چون دین ، و در ثانی از ریاکاری کسانی که مسئولیت ارشاد آنها را بعهده دارند انتقاد می کند . ثالثاً دهخدا بشیوه رمانهای Picaresque قهرمان داستان خود را در قشرهای مختلف اجتماع می گرداند ، او را يك طلبه ، شاگرد يك سمار وغيره وغيره می کند و با این وسیله تصویر جالبی از آشنگی وضع اجتماعی و پای بند نبودن مردم باصول دین و اخلاقی ترسیم می نماید . اگرچه بانقل يك یا دو نقل قول حق مطلب را نمی توان شرمورد دهخدا ادا کرد .

که برخلاف عقیده بعضی از محققین (۱۹) ایران ادبیاتی جالب و غنی از این نقطه نظر دارد ، که می تواند نمایشگر بسیاری از نهضت های اجتماعی ما باشد . بطور کلی بوجود آمدن طنز مذهبی ، و سیاسی ، لازمه وجود شرایطی است که بدون آماده بودن زمینه میسر نمی شود . اول اینکه تاحدی آزادی کلام و وجود داشته باشد و طنزنویس بتواند بحیوی از عواقب حرفه ای که میزند مصون بماند . اختلافات بین فرق اغلب این آزادی را بوجود می آورد ، و بعلاوه مدارای مذهبی بعضی از صوفیان و یا متفکرین و یاران فکری ای که بعد از مشروطیت بیش از پیش بچشم می خورد چنین امکانی را میداده است . در ثانی يك نوع آمادگی برای شرکت در عقاید طنزنویس از طرف طبقه کتاب خوان و روشن فکر در میان باشد . باوجود تعصب اکثریت مردم بنظر می رسد تعداد این قبیل آدمها کم نبوده است . ثالثاً نویسنده باید اعتقاد داشته باشد که انتقادات و گفته های او مشرتمر بوده بر روی مردم اثر خواهد گذاشت . در این مورد باشعار جامی و حافظ می توان اشاره کرد که صوفیان را مورد انتقاد قرار داده اند و صمیمیت و اعتقاد راسخ آنها کاملاً واضح است . رابعاً خواننده باید از ذوق و باریک بینی بهره کافی داشته باشد ، نه تنها متعصبانه از عقیده ای طرفداری نکند ، بلکه آن سه صدر را نیز داشته باشد که شوخی را در مسایل جدی تحمل کند .

* - به نقل از تاریخ ایران چاپ کیمبرج ، مقاله پرسور باورانی درباره «مذهب در دوره سلجوقیان» ص ۲۸۵

The Cambridge History of Iran, Vol. 5.
 ۱- دیوان ناصر خسرو ، ص ۵۰۵
 ۲- قرآن - آیه ۲ ، سوره ۳۲۳
 ۳- بهارستان جامی ، چاپ کتابخانه مرکزی ، تهران ۱۳۱۱ ، ص ۱۴۸
 ۴- این شرح جالب چقدر شبیه شرحی است که هندو شاه در تجارب السلف میدهد : «وقتی جماعتی به خلیفه ناصر نماز نمودند که قتها و طلبه در مینوسه نظامیه بغداد همه روزه بشرب خمر و ... مشغولند و ناصر که صورتی خوب داشت جهت امتحان جامعه موشلیانه پوشید بدانجا رفت . وقتی که صدق حرف براو آشکار شد دستور داد قتها و طلاب را از مدرسه بیرون کنند و بجای ایشان خربندگان و سواس درآمدند و طویله استران و اسبان بزدند و مدتی مدرسه نظامیه چنین بود .
 ۵- اینها همان کتاب ب ، ص ۲۳-۲۲
 ۶- لطائف عمید زاکانی - چاپ مرحوم عباس اقبال ، تهران ۱۳۳۴ ، ص ۱۳-۱۴

E. G. Browne, A Literary History of Persia, IV p. 186.
 ۸- ریغایا یکبار از ترس ملا احمد نامی توبه کرد ، و در ضمن این شعر را سرود :
 ز شیخ شهر جان بر دم به تزویر مسلمانی
 مدارا گر باین کافر نمیکردم چه میکردم؟
 نقل از کتابون هفت قلعه ، نوشته باستانی پاریزی ص ۳۵۰
 ۹- بعمره = پشگل بز ، ۱۰- ناچرخ = نیزه کوچک .
 ۱۱- یحیی آریین پور ، از صبا تا نیما ، تهران ۱۳۵۱ ، ج ۲ ، ص ۳-۴۲
 ۱۲- احمد کسروی ، تاریخ مشروطه ایران ، بخش یکم ، ص ۱۹۴
 ۱۳- ایضا ، ص ۱۹۳ ، به نقل از آریین پور ، ص ۴۳
 ۱۴- این شعر را اشرف گیلانی بطور آزاد ترجمه کرده که قسمت اول آن چنین است :
 ۱۴- کتاب باغ بهشت ، ص ۱۷۶ . مقایسه کنید با هوپ هوپ نامه ص ۱۲۹-۱۳۱
 آخ نیچه کیف چکملی ایام ایدی اوتده که اولاد وطن خام ایدی
 ۱۵- یحیی آریین پور ، از صبا تا نیما ، ج ۲ ، ص ۸۷
 ۱۶- ایضا ، ص ۸۹-۸۷
 ۱۷- کلیات دیوان ایرج میرزا ، کتابخانه مظفری ، ص ۷-۱۱۶
 ۱۸- دیوان بهار - ج اول - ص ۹-۳۸۷
 ۱۹- Jan Rypka, History of Iranian Literature, Dordrecht, 1968, p. 110.

ایرج میرزا که میانه خوشی با زاهدانیمان نداشت ، اشعار متعددی درباره آنها دارد . در یکی از این اشعار بنام «تصویر زن» موضوع زن و مذهب را که هر دو از موضوعهای مورد علاقه طنزنویسان است در يك جا جمع می کند :

تصویر زنی بگنج بریدند
 از مخبر صادق شیدتند
 روی زن بی نقاب دیدند
 تا سر در آن سرا دویدند
 میرفت که مومنین رسیدند
 يك پیچه ز گل بر او کشیدند
 با يك دو سه مشت گل خریدند
 رفتند و بخانه آمدند
 چون شیر درنده می چیدند
 پاجین حفاف میدردند
 مانند نیات می کشیدند
 در بحر گناه می طیدند
 مردم همه می چیدند
 یکبار صورت می میدند
 انجم ز سپهر میریدند
 طلاب علوم روسیدند
 از رونق ملک ناامیدند (۱۷)

در سر در کاروانسرای
 ارباب عنانم این خبر را
 گفتند که واشریعتا خلق
 آسیمه سر از درون مسجد
 ایمان و امان سرعت برق
 این آب برد و آن یکی خاک
 ناموس بیاد رفته ای را
 چون شرع بی ازین خطر جت
 غفلت شده بود خلق وحی
 بی پیچه زن گشاده رو را
 لبهای قشنگ خوشگلش را
 بالجمله تمام مردم شهر
 در های بهشت بسته میشد
 میگفت قیامت آشکارا
 طیر از وگرات و وحش از حجر
 اینست که پیش خالق و خلق
 با این فقها هنوز مردم

در اشعار شعری چون بهار ، عشقی ، عارف ، نیما و دیگران و همچنین در آثار داستان نویسانی چون هدایت و خمارنامه (مثلا حاجی آقا و صحرائ محشر) موضوع ظاهر و ریاکاری شرمندگ و انتقاد از تعصب جاهلان و خرافاتی که عوام الناس باسم دین بدانها میگردند بارها تکرار میشود . شاید بهتر باشد برای اجتناب از اطباب بدو مثال از بهار ، که خود شخص معتقدی بود ولی باریکاری و تعصب بی خود سخت مخالفت میورد ، بسنده کنم . «جهنم» نام یکی از قصاید قدیمی بهار است که طی آن بالحنی بسیار شوخ و طنز آمیز تصویری خوفناک و در عین حال خنده آور از دوزخی که عسبدین می کشند ترسیم می کند .
 یکی دیگر از اشعار تلخ و نیش دار بهار که در آن از وضع روزگار خود شکایت می کند ترکیب بندی است بنام « من باکیم » ، که در آن از نحوه سوگواری بعضی از مردم با توجه به اوضاع عصر مشروطه شکایت میکند .

گویم این قدره را بر گردن ظالم یزن
 لیک شیطان گویش بر خود بز ، من باکیم
 گویم این زنجیر بهر قید دزدانست و او
 هی زند زنجیر را بسر خویشان ، من باکیم
 گویم ای نادان بظلم ظالمان گردن منه
 او بخار د گردن و ریش و ذقن ، من باکیم (۱۸)

مشکل است معین کرد که این سه نوع عمده طنز در باره مذهب ، که ذکرشان گذشت و مثالهای فراوانی داده شد ، تاچه حد در تغییر نظر مردم و کم کردن تعصبات جاهلان و ریاکاری و ورع دروغین تاثیر داشت ؟ ولی آنچه از مطالعه جنبه های مختلف ادبیات طنزی در ایران برمی آید ، اینست